



1 خداوند به ابراهیم گفته بود: «از سرزمین خویش و از نزد خویشان خود و از خانه پدرت بیرون بیا و به سرزمینی که به تو نشان خواهم داد، برو. 2. از تو قومی بزرگ پدید خواهد آورد و تو را برکت خواهد داد؛ نام تو را بزرگ خواهم ساخت و تو برکت خواهی برد. 3. برکت خواهم داد به کسانی که تو را برکت دهند، و لعنت خواهم کرد کسی را که تو را لعنت کند؛ و همه طوایف زمین به واسطه تو برکت خواهند یافت. 4.» پس ابراهیم، چنان که خداوند بدو فرموده بود، روانه شد؛ و لوط نیز همراه او رفت. ابراهیم

هفتاد و پنج ساله بود که از حران بیرون آمد

در زمان خواندن داستان های کتاب انجیل ما با قسمت هایی مواجه می شویم که به راحتی قابل درک نیستند.

شاید آن داستان ها بسیار قدیمی باشند و ما از آن زمان ها اطلاعی نداشته باشیم. شاید هم ما تناقضی در آن می بینیم. ولی امروز ما فقط یک وظیفه در باره این خطبه داریم. ما امروز متن های خیلی ساده ای داریم و چیز سختی برای فهمیدن یا ترجمه کردن نداریم و ما می توانیم به راحتی آن را متوجه شویم. خدا ابراهیم را صدا می زند و او هم حرکت می کند. خدا به او برکت می دهد و او بایستی یک فرد با برکتی شود. و من در اینجا می توانم خطبه امروز را به پایان ببرم. و چیز دیگری برای توضیح دادن نیست. و همه چیز مثل آب زلال روشن است. نه ولی ما نمی توانیم به همین راحتی از این نکته بگذریم. زیرا سخنان امروز خدا با فهم ما انسان ها در تضاد قرار می گیرد. زمانی که کلام خدا بر ابراهیم نازل شد او 75 سال سن داشت و با همسرش سارا زندگی می کرد. او بایستی یک برکتی از طرف خدا بدست می آورد و او همچنین بایستی یک برکتی برای تمام دنیا میشد، ولی همه اینها را ابراهیم نمی تواند تجربه کند. او بایستی فقط به سویی حرکت می کرد و تنها چیزی که می توانست همراه داشته باشد کلام خدا بود. این سخن با درک انسان ها جور در نمی آید او می بایستی با وجود پیری به همراه همسرش قوم جدیدی را ایجاد کند. او در ابتدا نشانه ای از خدا دریافت نمی کند تا زمانی که خدا اسحاق را به ابراهیم هدیه می دهد تا او به برکات خدا پی ببرد. ای عزیزان ابراهیم پدر ایمان ما می باشد. ولی این به این معنی نیست که ما همه باید به یک سرزمین جدید دیگری برویم بلکه ما باید به راه دیگر و یا در راه

خاصی پا بنهیم. ای عزیزان ما امروز یک متن ساده ای داریم. ولی آن به همین راحتی ها هم نیست زیرا بخاطر این که این متن خیلی راحت است برای ما بسیار سخت محسوب می شود. خدا با یک زبان ساده می گوید که او فقط به سمتی حرکت کند و این چه ایمان قوی می باشد که او با یک سخن به طرفی حرکت می کند. و این با فهم ما جور در نمی آید. و این همان پیام سخت دین مسیحیت می باشد. ما میل داریم به سمتی حرکت کنیم که در آن طرف مقابل کلام خدا قرار دارد. و ما دوست داریم به سوی دیگری برویم. اگر زمانی ما بخواهیم کلام خدا را در نظر داشته باشیم یا ما کلام او را رد می کنیم یا اینکه فهم و درک ما مخالف آن تجربیاتی می شود که ما با خدا داشته ایم. در انجیل کلمه ای وجود دارد با این عنوان " برگشت". این کلمه به معنی برگشتن از راه می باشد. وقتی که کلام خدا در جلوی ما قرار می گیرد به این معنی می باشد که ما راهی را در جلوی خودمان می بینیم. و در این میان ما انسان ها همیشه دوست داشتیم که این راه سخت را برای خودمان ساده تلقی کنیم. در جایی به انسان ها گفته می شود که اصل او نیازی به تغییر ندارد. و همین گونه خوب هستید. همچنین گفته شده است که انسان ها انقدر خوب هستند که نیازی به ناجی ندارند. ما از عیسی به عنوان یک شخص صلح طلب و خوبی که در همه ادیان وجود دارد یاد می کنیم. صلیب او که به

عنوان

دادرسی عالم می باشد ما آن را به عنوان یک چیز تزیینی استفاده می کنیم. هیچ کسی به این فکر نمی کند که ما هم به این صلیب دادرسی گره خورده ایم. هیچ کس به این فکر نمی کند که عیسی به خاطر این به صلیب کشیده شد که سخن او با فهم ما جور در نمی آمد. پولس می گوید که پیام عیسی یک چهار دیواری برای ما محسوب می شود. این پیام برای یهودیان آزار دهنده بود و برای یونانیان بی معنی. ما نمی خواهیم که کلام خدا برای ما آزار دهنده باشد. ما کلام خدا را دریافت می کنیم و آن را در زندگی خودمان جای می دهیم. بعضی وقت ها هم وظایفی که در کلیساها وجود دارد برای ما نا آشنا می آید و یا ما طوری آن را عوض می کنیم که به زندگی ما بخورد. برای همین کلیساها از نظر انسان ها در آن زمان چیزی برای ارائه دادن نداشتند. و چند سال نیاز داشت تا بتواند پیام خودش را به همه اعلام کند. اگر ما هم بخواهیم این چنین به پیام انجیل نگاه کنیم این خطر وجود دارد که ما را به یک چیز بی فایده ای تبدیل کند. در آن زمان وظایف کلیساها که همان قرار دادن کلام خدا برای انسان ها می باشد از بین رفته بود. کلی

سهاها چیزی برای گفتن نداشتند و کسی آنها را نمی فهمید. کلام خدا دوست ندارد که خودش را به ما وقف بدهد بلکه او از ما چیزهایی را می طلبد. کلام خدا می خواهد که ما از خودمان در اعماق وجودمان سوال بکنیم. ابراهیم تا آن زمان می بایستی از راهی که سالیان دراز رفته بود برگردد و راه جدیدی را شروع کند. ما بایستی راهی که امیال انسانی ما می گوید را رها کنیم و به راه دیگری برویم. ما باید برگردیم و راه دیگری را برویم که خیلی هم سخت است. ما اینها را در بندگان خدا که در عهد جدید و قدیم بودند می بینیم. ما از همه ی آنها یک آه بزرگی می شنویم و شاگردان عیسی از سخت بودن آن راه می گویند. این راه نه بخاطر این که غیر قابل فهم است مشکل می باشد بلکه به خاطر واضح بودن این راه است که برای ما انسان ها سخت می شود. عیسی همیشه کلام خودش را در جایی مناسب و در موقعیت های مختلف عنوان کرده است. کلام او چنان واضح بود که برخلاف تجربیات انسان ها به نظر می رسید. عیسی در جایی که با آن شخص نابینا بود از او سخن می گوید و جایی که با آن معلول قرار داشت به او می گوید که برود. و جایی که با ثروتمندان و یا با گناه کاران قرار داشت آنها را خطاب قرار می داد. این

سخنان چنان سخت است که ما آن را می فهمیم و با فهم ما در تناقض می باشد. زمانی که شخصی در این دنیا پی در پی به دنبال خوشبختی است انجیل به آن خبر می دهد که در این دنیا این خوشبختی ها روزی تمام

می شوند. کسی که تمام خوشبختی خودش را از دست داده است خدا دوست دارد که به او امید بدهد و به او بگوید که او آینده روشنی دارد. این سخنان به چه معنی می باشند را ما می توانیم در داستان مراسم غذای بزرگ بفهمیم. در آنجا دو گروه از انسان ها با هم دیدار می کنند. آنهایی که اول دعوت شده اند همه چیز را رد می کنند زیرا آنها چیزی را برای خودشان در این دنیا تهیه کرده اند و آینده ای را برای خودشان می بینند. آنها چیز اصلی زندگی خودشان را نمی بینند آنها نمی دانند که همه اینها تاریخ مصرفی دارند و به زودی همه آنها از بین خواهند رفت. ولی برای این که آنها به این راه عادت کردند دیگر درکی از مسیر و دعوت خدا ندارند. در عوض آن گروه دیگر در این دنیا چیزی برای خودشان ندارند که برای آن خوشحال باشند. برای آنها این واضح است که آنها یک آینده ای دارند. کلام خدا برای ما از هر دو تجربیات این انسان ها سخن می گوید. یکی از آنها این را می گوید که او آینده ای را دارد ولی خدا به او می گوید که این آینده کاذبی است و دیگری این را بیان می کند که او دارای هیچ آینده ای نمی باشد ولی خدا به او امید می دهد و به او مژده آینده خوبی را می دهد. این تمام تجربیاتی است که ابراهیم و فرزندان او تا به امروز انجام می دهند. ادم می تواند فقط این گونه به عیسی ایمان داشته باشد که درک انسانی خودش را کنار بگذارد. و زمانی که ما در اینجا دور هم جمع شده ایم به این معنی نیست که ما دوست داریم که سخنان همدیگر را تایید بکنیم و از خوبی ها حرف بزنیم بلکه ما خودمان را در دستان خداوند قرار داده ایم. هیچ داروخانه و دکتری نمی تواند این را به ما بگوید که چه ضرر ها و خوبی هایی این کلام دارد. شاید ما روزی چشم های خودمان را باز بکنیم و ببینیم که راهی را که تا الان رفته ایم راهی کاملاً اشتباه بوده باشد. شاید هم ما این سخن "خواست تو برقرار گردد" را در دعای پدر اسمانی بگوییم. و شاید هم خواست او برای ما خیلی تلخ باشد. شاید ما هم این را نتوانیم که خواسته های انسانی را با خواست خدا یکی بکنیم و یا آنها را در واقعیت انجام بدهیم. این از رده گی را می توانیم در زندگی خودمان ببینیم. چقدر برنامه های ما با برنامه های خدا فرق دارد. این امر برای هر شخصی به صورت متفاوتی می باشد و می تواند کمی زود و یا کمی دیر اتفاق بیافتد. ما کار خودمان را از دست می دهیم ما مریض می شویم و یا ما دوست های خوبمان را از دست می دهیم. اینها برای ما خیلی دردناک هستند و برای ما یک سوالی را به وجود می آورند. آیا ما راهی که خدا به ما داده است را می توانیم برویم؟ ابراهیم این را انجام می دهد حال برای چه؟ او این کار را می کند زیرا کلام خدا یک آینده ای دارد. ابراهیم در ابتدا برنامه خدا را نمی بیند. او فقط کلام خدا را می شنود و او می داند که کلام خدا ابدی است و دارای آینده ای می باشد. او با سن 75 ساله خودش این را می دانست که کلام خدا مطمئن می باشد. و همین خدا ما را به آینده خودش می برد. ابراهیم در ابتدا هیچ کاری بجز کلام خدا را انجام نمی دهد و او این را می دانست که خدا با او برنامه ای دارد. خدا امروز ما را دوباره فرا می خواند و از ما می خواهد تا ما چشم های خودمان را باز کنیم تا راه درست او را ببینیم. چیزی که ما را به خدا وابسته می کند تجربیات ما نمی باشد بلکه کلام خدا می باشد. برای همین ما دوست داریم که در کلیسای ما کلام خدا در جریان بیفتد. هی مراسم عبادتی بدون کلام خدا وجود ندارد. هیچ مراسم نان و شرابی بدون کلام خدا وجود ندارد و همه گواه کلام خدا می باشند. جایی که خدا سخن نمی گوید در آنجا هم وجود ندارد. همان طور که ما در ابراهیم می بینیم ایمان ما از کلام خدا می آید. همانند آن شاگردان عیسی که او از آنها می خواهد که تورا نشان را به دریا بیندازند تا ماهی بگیرند هر چند که آنها تا آن روز ماهی نگرفته بودند. ما این امر را در هر یکشنبه که ما دور هم جمع می شویم می بینیم جایی که ما کلام او را در هفته پیش رو به همراه داریم. ما از روی کلام خدا دوست داریم که در اجتماع خودمان کلیسایی را بنا کنیم. ولی ما به چه اندازه به کلام او توجه ای نمی کنیم و فقط به درک خودمان نگاه می کنیم. و برای هم یکن است که ما هزاران دلیل داریم که ما نمی توانیم کلیسایی را در جامعه ای به وجود بیاوریم و یا بشارت دهنده خوبی بشویم. چقدر هم این پیش آمده است که ما به کلام خدا گوش داده ایم و به تفکرات خودمان پشت کرده ایم. ما این فکر را می کنیم که چه می شد که اگر پولس بعد از 30 سال در دمشق هنوز باقی می ماند. و یا در بیابانی در نزدیکی دمشق. او دلایل زیادی نداشت که به این دنیا سفر کند و پیام انجیل را به همه برساند. این کارها برای او خیلی می توانست خطرناک باشد و پر از استرس باشد ولی اگر او این اعمال را انجام نمی داد ما الان دیگر نه کلیسایی داشتیم و نه آینده ای. ای عزیزان در راه من و تو نشانه های زیادی از خدا وجود دارد که ما می توانیم آنها را بفهمیم. مثال یکی از این نشانه ها می تواند این باشد: به سوی من بازگرد. برخی اوقات خدا دوست دارد که ما دور بزنیم و راه دیگری را برویم. ولی اگر این گونه باشد ما باید دلیلی بیاوریم که این راه خدا اشتباه می باشد ولی ما باید این تفکرات را دور بیندازیم. و این سوال را بکنیم که چه آینده ای و چه راهی در نزد خدا وجود دارد و ما برای آنها چه دلیلی می توانیم بیاوریم. خدا با ما در مسیری قرار می گیرد و این راه دشوار می باشد این واضح است ولی این برای ما آینده ای دارد. آمین